

حزب توده ایران، رفرمیسم بورژوازی «چپ»

رامین رحیمی

علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری - بخش پنجم



حزب توده ایران بتاريخ مهرماه ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) از بقایای محفل دکتر ارانی، و برخی از فعالان کارگری آزاد شده، همراه با جمعی از روشنفکران غیر کمونیست به حمایت جناح "متفقین" راست و "چپ" سرمایه داری، بر مبنای الگوی ضد انقلابی کمینترن تشکیل شد. این "حزب" در حقیقت همان "جبهه ضد فاشیستی" بود که زمامداران بورژوازی روسیه مناسب حال سیاست های خارجی خود تشخیص داده بودند. احسان طبری در اعترافنامه "گزراه" می نویسد: " معلوم شد که کمینترن به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله "رضا روستا" خبر داده بود که حزب جدید، حزب کمونیست نخواهد بود. اولاً به علت وجود قانون ضد کمونسیتی مصوب ۱۳۱۰ شمسی، قانونی بودن فعالیت کمونیستها را ممنوع و عضویت در این حزب را به عنوان جرم سیاسی اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار داشت، ثانياً به علت وضع اجتماعی ایران که وجود یک حزب مستقل کمونیست را غیر لازم می کند. طبق این توصیه، کمونیست ها و عناصر ملی باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود می آوردند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را به گونه ای که موجب ماندن خرده بورژوازی و سرمایه داری ملی نشود، مطرح نمایند. بعدها این مسئله روشن شد که حزب توده یک حزب علنی است و مانند سابق که حزب اجتماعیون بطور علنی وجود داشت، فعالیت قانونی می کند، اما کمونیست ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می دهند و از پشت پرده فعالیت حزب علنی را اداره می کنند." (۱) البته ما صحت ادعای طبری را بر مبنای چنین اعترافنامه ای قرار نمی دهیم. بلکه، اسناد تشکیل این "حزب" و عملکرد تاریخی آن اثبات این ادعا است.

در مراننامه تشکیل "حزب توده" که سه سال بعد در اولین کنگره آن نیز بتصویب رسید، در حقیقت ۸ خواسته در چند ماده فرموله شده بود: ۱، حفظ استقلال کشور و تمامیت ارضی آن، ۲، برقراری رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، قلم، عقیده و اجتماعات، ۳، مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی، ۴، ایجاد اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان، ۵، اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ملت از کیله مراحل فرهنگی و بهداشت، ۶، تعدیل مالیاتها با در نظر گرفتن منافع توده های مردم، ۷، اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگهداری راههای شوسه و تکمیل خطوط آهن، ۸، ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران. گروه "جامی" در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است!" بدرستی به دو مطلب اشاره می کند. اول اینکه در خواسته چهارم این مراننامه هیچ اشاره ای به "انقلاب ارضی" و انتقال مالکیت ارضی به دهقانان نشده بود. در صورتیکه، این خواسته از زمان انقلاب مشروطه نه تنها یکی از اهداف کمونیستهای ایران، بلکه حتی برخی از جمعیت های غیر کمونیستی نیز بود. دیگر اینکه، در این مراننامه هیچ درخواست مشخصی در مورد طبقه کارگر مطرح نگشته بود. (۲) در صورتیکه، حتی در بحبوحه دیکتاتوری رضاخانی طبقه کارگر در اعتصابات خود خواسته هایی چون آزادی فعالیت سندیکاها و صندوق های کمکهای مالی، ۸ ساعت کار در روز، تعیین حداقل دستمزد روزانه، رعایت ایام تعطیل و جشن های رسمی و ... مطرح ساخته بود. پس، با در نظر گرفتن نکات بالا، حداقل از لحاظ تئوریک، می توان ادعای احسان طبری در مورد حضور یک "سازمان مخفی کمونیستی" در نهاد "حزب توده" را نیز مردود شمارد. البته، در کنگره اول این "حزب" در اثر فشار مبارزات کارگری در بین سالهای ۲۱ تا ۲۳ ش، چند خواسته کارگری صرفاً صنفی در برنامه اش گنجدیده شد که در همان چارچوب بورژوازی باقی ماند. این در سال ۱۳۳۱، یعنی پس از گذشت چهار سال از "انحلال" آن در پی سوء قصد ناموفق علیه شاه و فرار کمیته مرکزی آن از زندان و مهاجرت به شوروی، آنهم صرفاً در سطح یک جزوه، بود که ایشان عنوان کردند حزب توده، حزب طبقه کارگر بوده و بر ایدئولوژی "مارکسیسم - لنینیسم" استوار است و وظیفه خود را برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی، تقسیم بلاعوض املاک زراعی، تشویق سرمایه های داخلی برای توسعه صنایع، و استقرار دموکراسی توده ای می دانند. (۳) اما، این اعلام موضع با هیچ تغییری در برنامه های این "حزب" و عملکرد آن، همراه نبود. "حزب توده" همواره، تا به امروز، بر مبنای خط رفرمیسم بورژوازی حرکت کرده است و بر مبنای شواهد تاریخی نیز، این "حزب" هرگز در مقام متشکل کننده قشر پیشرو پرولتاریا و معرف منافع انقلابی طبقه کارگر قرار نگرفت و در هماهنگی با مراننامه اش، منافع سرمایه داری روس را معرفی می کرد. حتی اگر ما نخواهیم تحرکات احزاب دمکرات آذربایجان و کردستان را به پای "حزب توده" بگذاریم، حمایت این "حزب" از اعطای امتیاز نفت شمال به سرمایه داران روسی و تغییر جهت های ناگهانی بر مبنای سیاست های خارجی "اتحاد جماهیر شوروی" غیر قابل انکار است. نویسندگان این مطلب، از بسیاری از اعضای سابق اجرایی این "حزب"، مثالهای زیادی از دخالت های مستقیم حکومت روسیه در امور داخلی "حزب توده" را شنیده است. از جمله، حمایت از "کمیته مرکزی" در مقابل انشعاب خلیل ملکی، حکم به محدود نمودن مبارزه علیه فئودالهای شمال ایران و اخراج،

تبعید و حتی قتل اعضای که حاضر به ترک مبارزه علیه این فنودالها نبودند. و... ماهیت بورژوازی و وابسته بودن حزب توده به سرمایه داری خارجی و بومی بخصوص در سیاست های کارگری این حزب نیز مشهود است که در مرور اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در این سالها خواهیم دید.

اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲

بسیاری از تاریخ نویسان معاصر به دلایل مختلف سعی در این دارند که اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در سالهای پس از دیکتاتوری سیاه رضاخانی را به فعالیت های "حزب توده" نسبت دهند. انگیزه تاریخ نویسان بورژوازی "چپ" که عمدتاً به رویزیونیسم روسی و حزب توده گرایش داشته اند واضح و روشن است. ایشان می خواهند "حزب توده" را با زور تحریف تاریخ و دروغ "قهرمان" طبقه کارگر جلوه داده و آن را به جای حزب طبقه کارگر به خلق مردم فرو کنند. و اما، انگیزه تاریخ نویسان بورژوازی راست از این اقدام، سوء استفاده کردن از خیانت ها و وابستگی "حزب توده" برای ایجاد دید و احساسات منفی نسبت به سنت تاریخی مبارزات کارگری است. البته این بدان معنی نیست که در طول این دوران، این "حزب" دارای هیچ نفوذی در میان جنبش کارگری نبوده است. در زیر خواهیم دید که ایشان چگونه از اوج گیری مبارزات طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف پلیدی بورژوازی روس استفاده کرده و حتی، طبق نیازهای این "ابر قدرت در حال شکلگیری"، در سرکوبی فعالان و تشکلات مستقل کارگری با بورژوازی وطنی و دولت های وقت همکاری داشتند و برخلاف سنت مبارزاتی "حزب کمونیست ایران" هرگز به آموزش و پرورش و سازماندهی انقلابی طبقه کارگر بر اساس استراتژی و نقش تاریخی - طبقاتی کارگران نپرداختند.

۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴

تاریخ معاصر ایران، همچون تاریخ اغلب کشورهای و مناطق جهان، پس از آغاز دوران امپریالیستی، تحت تأثیر روند جهانی شدن سرمایه و رقابت جناح های متعدد و مخالف آن قرار داشته است.

همانطور که در بخش های گذشته توضیح دادیم، رقابت خصمانه سال های آغازین قرن بیستم و جنگ جهانی اول، به علت برآمد جنبش انقلابی طبقه کارگر در سراسر جهان سرمایه داری که نهایتاً به انقلاب اکتبر روسیه و تشکیل حکومت های شورایی در برخی از کشورهای اروپایی انجامید، بدون نتیجه ای قاطع پایان یافت. حکومت و سرمایه داری "شکست خورده" آلمان می بایست به سرعت تقویت می شد تا از انقلاب پرولتری در حال شکلگیری در آن منطقه جلوگیری در آن منطقه جلوگیری به عمل آید. در غیر اینصورت، با اتحاد بین المللی حکومت های شورایی روسیه و آلمان، انقلاب پرولتاریای جهانی غیر قابل مهار می گشت. نتیجه این ترکیب مخاصمات امپریالیستی، سرکوب انقلاب و شوراهای کارگری آلمان و تغییر شرایط بین المللی و آغاز یک دوره ضدانقلابی و ایزوله شدن طبقه کارگر روسیه و حکومت شورایی بود. در پی آمد آن نیز، چیرگی بورژوازی روسیه، در شکل بروکراتیک آن، سرکوب خشونت آمیز طبقه کارگر و متحد آن، دهقانان، و قتل عام مؤثر انقلابیون کمونیست به دست ایشان صورت پذیرفت. پس، طبیعی بود که بعد از توفیق سرمایه جهانی در این امر، آتش مخاصمات نیمه تمام ایشان، دوباره برافروزد و آلمان تقویت شده، ادعای سابق خود را در رهبری سرمایه جهانی و سهم خواهی بیشتر تازه کند. آغاز جنگ جهانی دوم، در حقیقت، ادامه همان جنگ اولی بود که در سال ۱۹۳۹ (ش ۱۳۱۸) آغاز گشت و در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ش) "اتحاد جماهیر شوروی" را شعله ور ساخت.

بزرگترین نبرد تاریخ بشریت، "عملیات بارباروسا"، در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ میلادی (۲ تیرماه ۱۳۲۰ ش) با حمله ۲۰ میلیون نفری "متحدین" به مرزهای اروپایی شوروی کلید خورد و تا سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴) ادامه یافت. در صورت پیروزی آلمان بر این کشور، با در نظر گرفتن اینکه، ژاپن نیز چین را به تسخیر خود در آورده بود و با حمله ناگهانی اش، دست آمریکا را از جزایر اقیانوس آرام قطع ساخته بود، جناح ایشان عملاً به اهداف نهایی دست یافته و نتیجه جنگ به نفع ایشان تمام می شد. پس، لازم بود که جناح "متفقین"، یعنی انگلستان و آمریکا، هر چه سریع تر به کمک شوروی آمده و ارتش آلمان را در آن جبهه (جبهه شرق) زمین گیر می کردند. در این استراتژی دفاعی، ایران "پل پیروزی" بود. اما، "پل پیروزی" بیانگر تمامی نقش ایران در این استراتژی نبود. چرا که، ایران، همراه با بازی کردن نقش مسیر کمک رسانی به "جبهه شرق"، همچنین، تأمین کننده نفت و سوخت و تسلیحات و مواد غذایی کشاورزی و دامی و اسب و ... نیز بود. بنابراین، آنچنان نقش تعیین کننده ای در نتیجه جنگ می داشت که سرنوشت آن نمی توانست در دست کسی باقی بماند که با "متحدین" همراه بود. در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰، "متفقین" از شمال و جنوب ایران را اشغال کردند و عذر "رضا خان پهلوی" را خواستند و با پا در میانی "فروغی"، پسر او، محمدرضا را به سلطنت نشانند. با برداشته شدن درب دیگ دیکتاتوری سیاه رضاخانی، خواسته های سرکوب شده طبقات و اقشار مختلف رها گشتند. کابینه فروغی نیز چاره ای جز باز کردن درب زندانها نداشت. بدین ترتیب فعالان و رهبران سیاسی، کارگری و اجتماعی ای که توانسته بودند دخمه ها و سیاهچالهای این سال ها را تحمل کنند و زنده بمانند، آزاد شدند و چون ماهی در آب، خود را در درون جامعه ای جوشان از بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافتند.

در این میان، رهبران جنبش کارگری که همگی دست پرورده "حزب کمونیست ایران" بودند، به سرعت کار خود را آغاز کرده و به تشکیل و سازماندهی مبارزات کارگری پرداختند. در موازات با این اقدام، بقایای گروه ۵۲ نفر هسته "دکتر ارانی" نیز تصمیم به احیاء "حزب کمونیست ایران" گرفتند. اما در رجوع به سفارت شوروی از این کار منع گشتند. حکومت سرمایه داری روسیه به هیچ عنوان خواهان احیاء سنت مبارزات انقلابی "حزب کمونیست ایران" نبود. برای پیشبرد اهداف جناح "متفقین" سرمایه جهانی، ایران می بایست در آرامش کامل و تولیدات نفت و تسلیحات و کشاورزی و دامی بدون وقفه و در سقف حداکثری تداوم می یافت. گفته می شود که با پا در میانی رضا روستا، بالاخره سفیر روسیه با تشکیل "حزبی" در چهارچوب "جبهه متحد ضد فاشیستی" متشکل از کلیه طبقات و اقشار "مترقی" و با خواسته ها و شیوه عمل کاملاً رفرمیستی موافقت می کند. (۴) بدین ترتیب در مهر ماه ۱۳۲۰ و برای حفظ منافع و پیشبرد سیاست های حکومت "مادر سوسیالیستی" (بخوانید "سرمایه داری چپ") در ایران، "حزب توده" تشکیل می شود. در مورد مرامنامه آن، در بالا توضیح دادیم. فرسید فریدونی که در مورد نقش حزب توده در جنبش کارگری آن سال ها تحقیقات گسترده ای کرده است در مطلبی (۵) (از یکی از بیانیه های این حزب نقل قول آورده که می گوید: "حزب توده ایران موجب تشدید اختلافات طبقاتی نیست (-) ما بارها توضیح داده ایم و بار دیگر اعلام می نمایم که حزب توده هیچگاه نخواسته است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید (-) بکرات اعلام نمودیم که باید از سرمایه ها و صنایع داخلی پشتیبانی نمود و نگذاشت که بازرگانان و سرمایه داران ایرانی دلالتان دست دوم صاحبان بزرگ صنایع خارجی گردند. فریدونی شرایط آن دوران را اینگونه توصیف می کند. " بیش از ۷۰۰۰۰ کارگر ایرانی برای حمل و نقل خواروبار و مهمات به کارمزدی گماشته شده بودند که قبلاً در کشاورزی اشتغال داشتند. ارتش انگلستان هزار و هفتصد کامیون و دوپست اتوبوس و ارتش سرخ چهارصد کامیون را مصادره کرده بودند و برای حمل و نقل مهمات و سربازان به جبهه استفاده می کردند (۳۴). حمل و نقل بکلی مختل شده بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی روبرو بودند. احتکار بازار کمبود مایحتاج زندگی را حادتر می کرد. سیاست متفقین در ایران شامل تجهیز ارتش سرخ با مهمات، مبارزه با هواداران فاشیسم،

جلوگیری از خرابکاری عوامل نازیسم، خنثا کردن جنبش‌های اجتماعی به عنوان مانعی برای حمل و نقل مهمات به شوروی و تبلیغات برای "تولیدات بی وقفه" می‌شد.

حزب توده نیز برای تحقق چنین سیاستی در ایران سازمان یافت. (۶) بنابراین، جای تعجب ندارد که در زمان تأسیس "حزب توده" حساسیتی نسبت به خواسته‌های طبقه کارگر نشان داده نشد و به این طبقه، تنها از لحاظ ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود نگاه شد.

اما، فعالان کارگری دیگری نیز بودند که از همان آغاز طبیعت "حزب توده" را تشخیص دادند و از پیوستن به آن خودداری ورزیدند و کوشش کردند تا طبقه کارگر را مستقل از منافع جناح‌های سرمایه داری جهانی سازمان بدهند. "برخی از فعالین جنبش کارگری به دلیل تجربیات تاریخی، وابستگی به شوروی را مضر می‌دانستند و به سازمان‌دهی جنبش مستقل کارگری پرداختند. یوسف افتخاری با همکاری رحیم همداد، خلیل انقلاب، عزیزالله عتیقه‌چی، نادر انصاری، نادر کلهری و محمود نوایی "اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران" را سازمان دادند. افتخاری نظرهای کمینترن و حزب توده را مغایر با مارکسیسم می‌دانست و معتقد بود که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه نمی‌تواند به تعویق افتد. او با شرکت خاندان اسکندری در نهادهای کارگری مخالف بود زیرا اعتقاد داشت که شاهزاده‌های قاجار جایگاهی در جنبش ندارند. مخالفت سر سخت او با رضا روستا، اردشیر آوانسیان و عبدالصمد کامبخش به دلیل تجربیات دوران زندان از یک طرف و همکاری نزدیک آن‌ها با سفارت شوروی بود. افتخاری آن‌ها را متهم به جاسوسی برای شوروی می‌کرد (۳۶). به همین دلایل افتخاری با وجود مذاکرات متعدد با اعضای حزب توده و میانجی‌گری سفارت شوروی به آن حزب نگرید و به سازمان‌دهی "اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران" ادامه داد. در اوایل تابستان ۱۳۲۲ روزنامه‌ی گیتی به عنوان ارگان رسمی اتحادیه با امتیاز خلیل انقلاب منتشر شد. خلیل انقلاب سازمان‌دهی اتحادیه را در تبریز نیز به عهده داشت. علی امید مسئول تشکیلات خوزستان بود و در مازندران و گرگان اتحادیه تحت نظر بابایی سازمان می‌یافت. یوسف افتخاری در مذاکراتی با نمایندگان "اتحادیه‌ی زحمتکشان" چون علی‌زاده و ابراهیم‌زاده موفق شد آن‌ها را به "اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران" جلب کند. به این ترتیب کارگران راه آهن در تبریز و مازندران نیز به عضویت اتحادیه‌ی مستقل درآمد. (۳۷) خصوصیت اتحادیه‌ی مستقل کارگری را افتخاری در ماه مهر ۱۳۲۲ چنین بیان می‌کند. "اتحادیه کارگران که به مبنای مبارزه اقتصادی تأسیس و تشکیل گردیده علاوه بر این که از مداخله در امور سیاسی خاصه خودداری می‌نماید نسبت به هر حکومتی که به منظور تحکیم اصول استثمار و فشار طبقه کارگر بر قرار شود بدبین می‌باشد، خواه این حکومت در تحت نظر سید ضیاءالدین باشد و خواه تحت نظر قوام‌السلطنه و خواه هر کس دیگر." (۳۸)

یوسف افتخاری مبلغ سوسیالیسم و حکومت شورایی بود و ترکیب این دو را بهترین فرم دموکراسی می‌دانست. او اما تشکیل حزب کمونیست را در این دوره ضروری نمی‌پنداشت زیرا معتقد بود که حزب رهبر طبقه‌ی کارگر است و تشکیل آن به ارتقاء فرهنگی جنبش کارگری نیاز دارد. فقدان فرهنگ تحزب نزد کارگران ایرانی دلیل مخالفت او با تشکیل حزب کمونیست بود. " (۷) پس می‌بینیم که در هر دو صورت، یعنی رهبری جنبش کارگری به دست فعالان وابسته به حزب توده و یا رهبران غیر وابسته، مبارزات طبقه کارگر در همان سطح صنفی و در چارچوب رفرمیستی باقی می‌ماند که ماند. موضع اکونومیستی رهبرانی چون یوسف افتخاری، علیرغم شناخت صحیح شان نسبت به حکومت سرمایه داری روسیه و اعتقادشان به برقراری حکومت شوراهای، به علت احتراز از درگیری کارگران در مبارزات سیاسی، باعث می‌شد تا راه "حزب توده" برای سوء استفاده از جنبه سیاسی مبارزات کارگری باز بماند. بخصوص در زمانی که شدت مبارزه طبقاتی به حدی بود که تمام جامعه را در تمامی جنبه‌های زندگی، بویژه جنبه سیاسی درگیر کرده بود.

مرتضی فاتح، نویسنده‌ی مطلب "صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران" درباره‌ی مبارزات کارگری این دوران، به علت سیاست "تولید بی وقفه" اشغالگران، حکایت از آغاز فعالیت‌های کارگری و سازمان‌دهی اتحادیه‌ی ای می‌کند. او می‌نویسد: "بخش راست متمایل به غرب و همچنین حزب توده به عنوان حزبی با گرایش به سمت شوروی، در این سالها اعتصابات کارگری را به نفع جنبه فاشیستی میدانستند و این اعتصابات را مجاز نمی‌دانستند. از آنجا که اکثر کارخانجات و مراکز تولیدی در خدمت رفع نیازهای دول متفق بود، کارگران از دست زدن به اعتصاب شدیداً منع میشدند.

در این سالها تشکلهای مختلفی توسط فعالین کارگری ایجاد گردید که نقش مهمی در اعتصابات و اعتراضات اجتماعی کارگران داشتند. از جمله این تشکلهای میتوان به "اتحادیه کارگران و برزگران" اشاره کرد. این تشکل توسط کسانی مانند یوسف افتخاری و خلیل انقلاب پایه گذاری شد. این اتحادیه در اوائل سال ۱۳۲۱ اعلام موجودیت کرد. این اتحادیه در سالهای اولیه تشکیل به سرعت در میان کارگران راه آهن شمال و معادن آن منطقه و همچنین در شهرهای آذربایجان مورد توجه قرار گرفت و شعبه‌های مختلفی از این اتحادیه در این مناطق توسط فعالین و کارگران ایجاد گردید. این اتحادیه در حقیقت مهمترین تشکل کارگری رقیب تشکلهای کارگری حزب توده در آن سالها بود." (۸)

و اما در مورد شرایط اقتصادی کارگران، کارخانجات تسلیحاتی و صنعت نفت که زیر دیدگان اشغالگران مدیریت می‌گشتند، بلافاصله، شرایط بهتر کار را برای کارگرانشان مهیا ساختند. البته، ایشان هرگز تیغ تهدید به زور را زمین نگذاشتند. "در دوره جنگ، بخش زیادی از کارخانجات تولید مایحتاج عمومی و کارخانجات تسلیحاتی عموماً به تولید کالاهای مورد نیاز ارتش‌های متفق اختصاص داشت. به همین دلیل در برخی از کارخانجات که مستقیماً به تولید این محصولات مشغول بودند میزان درگیری کارگران با کارفرمایان کمتر بود و عموماً به خواسته‌های کارگران به صورت تعدیل شده رسیدگی میشد. از جمله این موارد نمونه‌ای است که افتخاری در کارخانه تسلیحات به آن اشاره میکند. در کارخانه مهمات سازی رفتار سرکارگرها و روسای بخش با کارگران نامناسب و زمان استراحت و غذاخوری آنان بسیار محدود بود اما از آنجا که اعتصاب و دست از کار کشیدن کارگران در آن دوره تعبیر به حمایت از فاشیسم میشد و عملاً برای فعالین کارگری اتهامی خطرناک بود، اتحادیه تسلیحات به مدیریت کارخانه اعلام نمود در صورت ادامه این رفتار توسط سرکارگرها، اتحادیه راساً اقدام به تشبیه آنان خواهد کرد در اثر این تهدید مجموعاً شرایط کارگران در کارخانه بهتر از سابق میگردد. و با درنمونه‌ای دیگر در آذربایجان توافقی میان اتحادیه کارگران با کارفرمایان درخصوص تهیه نان برای کارگران توسط کارفرما صورت میگردد." (۹)

اما، شرایط زندگی کارگرانی که تولیداتشان "استراتژیک" محسوب نمی‌گشت، به علت احتکار مواد غذایی و دستمزدهای ناچیز و ساعات کار طولانی و ... بسیار وحشتناک بود. "پس از خروج رضا شاه و درهم ریختگی سیاسی و اجتماعی ناشی از اشغال کشور توسط دول متفق و همچنین فرار گرفتن کلیه تولیدات کشاورزی و صنعتی کشور در جهت رفع نیازهای ارتش‌های متفقین، موجی از قحطی و گرسنگی کشور را فرا گرفت که کارگران اولین قربانیان این موج بودند. بنا به یک گزارش دولتی، کارگران در اصفهان برای رفع گرسنگی گاهی از کاه به جای آرد در نان استفاده میکردند. در آذربایجان نیز که همه امکانات در اختیار ارتش سرخ بود، تنها با فشار اتحادیه کارگران و برزگران کارفرمایان مجبور شدند برای کارگران و خانواده‌هایشان سهمیه نان در نظر بگیرند و در کارخانجات نانوآخانه

تاسیس کنند. به هر حال اوضاع معیشتی و زیستی کارگران در سراسر ایران تقریباً مانند همه کشورهای در حال جنگ و یا اشغال شده بود." (۱۰)

به همین دلیل، علیرغم خطر متهم شدن به "خرابکاری" اقدام به اعتصاب می کردند. "یکی از مهمترین اعتصابات در سال ۱۳۲۱ توسط کارگران و فعالین کارگری در نساجی های اصفهان شکل گرفت. در مرداد ماه این سال کارگران شهرضا و پشیماف در اعتراض به سطح دستمزدها و گرانی ارزاق دست به اعتصاب زدند. در نتیجه این اعتصاب که توسط اتحادیه کارگران نساجی ها هدایت میشد کارفرمایان مجبور شدند ۲۵ درصد به دستمزد کارگران اضافه کنند. همچنین در جهت تامین نان کارگران روزانه نان مجانی در اختیار کارگران بگذارند و حقوق ایام تعطیل را به کارگران پرداخت نمایند. در ابتدای اعتصاب، فرمانداری وقت اصفهان در تقابل با اعتصاب کارگران و سرکوب آنان نیروهای نظامی به کارخانه های اعتصابی گسیل داشت اما کارگران عقب نشینی نکرده و بر خواسته های خود مبنی بر افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و معیشت خود پافشاری کردند. علیرغم برآورده شدن بخشی از خواسته های کارگران و بازگشت به کار کارگران اما تا مدتها تنشها میان کارگران و کارفرمایان در منطقه ادامه داشت تا اینکه نهایتاً با حضور نماینده دولتی در مذاکرات میان کارگران و کارفرمایان، علاوه بر موارد توافق شده در قبل، کار فرما موظف گردید یک ماه دستمزد به عنوان پاداش سالانه و هزینه لباس کار سالانه را نیز به کارگران پرداخت نماید.

اعتصاب کارگران اصفهان باعث شد میزان محبوبیت تشکلهای کارگری به شکل روزافزونی در میان کارگران بالا رفته و بخش های هر چه بیشتری از کارگران به این تشکلهای پیوندند. از جمله پیوستن ۷ کارخانه دیگر در اصفهان به اتحادیه کارگران نساجی بود. اتحادیه کارگران نساجی ها که اکنون تقریباً همه کارگران این رشته را در برمیگرفت در جهت تامین خواسته های کارگران با پشتیبانی کارگران ۹ کارخانه اعلام اعتصاب نمود. این اعتصاب ۱۱ هزار کارگر از ۹ کارخانه نساجی را در بر میگرفت. در ابتدا کارفرمایان طبق عادت معمول از نیروهای نظامی در اصفهان برای پایان دادن به اعتصاب تقاضای کمک کردند. به دستور سرلشکر زاهدی فرمانده پادگان اصفهان، رهبران اعتصاب دستگیر و کارخانجات توسط ارتش محاصره شدند. با مقاومت و گسترش اعتراضات در اصفهان و هراس حکومت مرکزی از اعتصابات سراسری در همبستگی با کارگران اصفهان، ارتش و کارفرمایان مجبور به آزاد کردن فعالان کارگری و پذیرش خواسته های کارگران شدند. در جهت پایان دادن به اعتصاب، کارفرمایان نه فقط مجبور به افزایش دستمزدها گردیدند بلکه همچنین با ۸ ساعت کار روزانه، رسیدگی پزشکی ماهیانه کارگران، کمک هزینه غذایی، ممنوعیت کار کودکان، اختصاص دو دست لباس کار سالانه و پرداخت یک ماه پاداش سالانه نیز موافقت کردند.

از سال ۱۳۲۱ در اکثر مراکز کار و زندگی کارگران تشکلهای کارگری شروع به رشد و نمو کردند. در این میان تشکلهائی از قبیل اتحادیه کارگران سیلو، اتحادیه کارگران راه آهن شمال، اتحادیه کارگران معادن زیر آب، اتحادیه کارگران دخانیات، اتحادیه کارگران تسلیحات، اتحادیه نساجی های شمال، تشکیلات کارگران نفت جنوب، اتحادیه کارگران ساختمان راه آهن،... به سرعت جای خود را در میان توده کارگران باز نمودند و به تشکلهای مورد اعتماد کارگران تبدیل شدند." (۱۱)

در اثر رشد اعتلایی مبارزات کارگری، تمایلات راست و "چپ" سرمایه داری (حزب توده) به وحشت افتاده و اقدام به تشکیل اتحادیه های وابسته به خود کردند. از جمله چنین اتحادیه ها، تشکیل "شورای مرکزی اتحادیه های کارگری" در اواخر سال ۱۳۲۱ توسط رضا روستا و آرداشس (اردشیر) آوانسیان، از اعضای مرکزی حزب توده بود. هدف اصلی تشکیل این اتحادیه مبارزه علیه هر شکل مستقل کارگری ای بود که می توانست سیاست "تولید بی وقفه" را مورد تهدید قرار دهد. بدیهی است که فوری ترین و مهمترین هدف ایشان انهدام "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" و منفرد ساختن رهبرانی چون یوسف افتخاری بود. "از همان اولین دوران سازماندهی "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" این تشکیلات مستقل کارگری را رقیبی برای تشکیلات خود می دانستند و از سوی دیگر جنبش مستقل کارگری را مانعی برای تحقق "جبهه متحدی ضد فاشیسم در ایران" و مخل تحقق سیاست "تولیدات بدون وقفه" می پنداشتند. به همین دلایل رضا روستا و اردشیر آوانسیان افتخاری را تروتسکیست، جاسوس شهربانی، خرابکار و منافق خطاب می کردند. فعالیت اعضاء و گسترش اتحادیه مستقل موجب هراس نمایندگان حزب توده بود و به این دلیل رضا روستا به تشکیل "شورای مرکزی کارگران" اقدام کرد. او بعد از انتشار روزنامه ی ظفر در مذاکراتی با منشی "اتحادیه کارگران کفاش"، حسن مسگرزاده، به اسناد، مدارک و مهر "اتحادیه مرکزی کارگران" دست یافت و با این شیوه خود را از یک طرف وارث تاریخی مبارزات طبقاتی در ایران معرفی می کرد (۳۹) و از طرف دیگر اعضای حزب توده را به زد و خورد با فعالین جنبش مستقل کارگری می گماشت. دفتر "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" در لاله زار بارها مور تعرض و تصاحب اعضای حزب توده قرار گرفت. رضا روستا و عبدالصمد کامبخش از فعالیت صنفی "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" به فرماندار نظامی شکایت کردند و ارتش سرخ از میتینگ های مستقل کارگری جلوگیری می کرد. طرح تبعید یوسف افتخاری از آذربایجان با اعتصاب کارگران چرم سازی خنثی شد. مأموران شوروی به مدت دو هفته مانع خروج او از ایران برای شرکت در اجلاس سندیکاهای کارگری در پاریس شدند و از این رو در این کنگره نماینده ی حزب توده، (شاهزاده) ایرج اسکندری و صدر "شورای مرکزی کارگران"، رضا روستا به عنوان نمایندگان کارگران ایران به رسمیت شناخته شدند.

بدیهی است که سیاست حزب توده برای تضعیف اتحادیه های مستقل محدود به این گونه فعالیت ها نمی شد. رضا روستا در مذاکراتی علی زاده و ابراهیمزاده را متقاعد کرد که به "شورای مرکزی کارگران" ملحق شوند. پیوستن فعالین شناخته شده ی جنبش مستقل کارگری چون خلیل انقلاب، عتیقه چی و انصاری به "شورای مرکزی کارگران" پیش فرض های انحلال "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" را مهیا کردند. (۴۰) اتحادیه مستقل از طرف دیگر مورد تعرض سرمایه داران، مأموران انتظامی و جریان های ضد کارگری بود. در آذربایجان فعالین جنبش کارگری توسط اوباش با حمایت پلیس ضرب و شتم می شدند. در اصفهان حزب اراده ی ملی با همکاری شیوخ اسلامی، بازاری ها، عشایر بختیاری و سرمایه داران بخش نساجی تشکلی به نام "اتحادیه مرکزی کارگران، کشاورزان و پیشه وران" را سازمان دادند. اعضاء این اتحادیه روزمره به سرکوب فعالین جنبش کارگری می پرداختند. در آبادان اداره ی حفاظت شرکت نفت با تشکیل "سندیکای عرب ها" سبب تفرقه در جنبش کارگری شد. اعضاء این تشکیلات فعالین جنبش کارگری را شناسایی و سرکوب می کردند." (۱۲)

بدین ترتیب بود که مبارزات به حق کارگران ایران برای دستیابی به خواسته های صنفی شان، با اغوای وابستگان سرمایه داری جهانی و زور سرنیزه "متفقین"، در انقیاد ایشان قرار گرفت. البته شرایط عینی جامعه و استثمار بی حد و اندازه کارگران، لحظه ای این مبارزات را متوقف نکرد. اما، هر بار، یا به زور و یا با پا در میانی تشکلات وابسته، نهایتاً به سازش و آرامش و "تولید بی وقفه" می گرایید.

شرایط جنبش کارگری و اقدامات «حزب توده» پس از پایان جنگ جهانی

"حزب توده" با تشکیل "شورای مرکزی کارگران" و با تکیه به همکاری دولت های وقت و نیروهای سرکوبگر "متفقین" توانست "اتحادیه

کارگران و بزرگان را منحل کرده و در سال ۱۳۲۳ با "جذب" اتحادیه ها و رهبران آن بزرگترین تشکیلات کارگری خاورمیانه را با نام "شورای متحده مرکزی" تشکیل دهد. اما نتیجه ۴ سال مبارزه پیگیر و قهرمانانه کارگران تأثیر خود را گذاشت و توان مبارزاتی طبقه کارگر را به اثبات رساند. در گزارش سفیر انگلستان درباره جنبش کارگری که در حال اوجگیری است چنین گفته شده است: "... ما در ایران آشکارا در آغاز عصر تازه ای هستیم و ظهور جنبش اجتماعی جدیدی را می بینیم. مزایایی که کارگران کسب کرده اند، قابل توجه است و مسلماً همچنان کارفرمایان را وادار خواهند کرد که قدرت تازه کشف شده آنان را احساس کنند." (۱۳)

از طرف دیگر، پس از پایان جنگ، اتحاد مقطعی جناح "متفقین" نیز شکسته شد و پیروان این جنگ، با منافع مختلف و رقابتی در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند. اینک زمان آن رسیده بود که هر یک سهم خود را از غنائم و دستاوردهای این جنایت هولناک تاریخ بشری ببرد. ما وارد جزئیات غیر مربوط به ایران نمی شویم، چرا که تقسیم اروپا به دو تکه "شرقی" و "غربی" معرف حضور همگان است. کشور آلمان نیز از این تکه شدن بی بهره نماند و "شرق" آن نصیب امپریالیسم نواخته روسیه شد. در حالیکه، "غرب" آن به زیر نفوذ امپریالیسم آمریکا در آمد و این دو قدرت در طول نیم قرن (تا سال ۱۹۹۰) "ابر قدرتهای" سرمایه جهانی گشتند و متاسفانه با غیبت طولانی کمونیسم انقلابی، دست های تجاوز گران خود را به اقصاء نقاط جهان انداختند و در هر جا که پا گذاشتند، جز فقر و بدبختی و جنگ و اجساد انباشته شده کارگران و دیگر اقشار و طبقات زحمتکش، چیزی به ارمغان نیاوردند.

در ایران نیز، همین رقابت های خونین، حتی قبل از پایان جنگ آغاز گشته بود. ایران که زمانی "پل پیروزی" نامیده می شد، و از تبلیغات سرمایه جهانی و بورژوازی بومی اینطور برداشت می شد که کشوری مستقل و بار و یاور "متفقین" است، ناگهان چهره واقعی یک کشور اشغال شده را به خود گرفت که می بایست منابع آن نیز مانند دیگر کشورهای اشغال شده، بمثابة غنیمت جنگی مورد تقسیم و سهم خواهی امپریالیستی قرار بگیرد.

با اینکه جنگ جهانی در اواسط بهار ۱۳۲۴ ش (۲۲ مه ۱۹۴۵) با تسلیم بی قید و شرط آلمان خاتمه یافت، اما از اوائل تابستان یکسال قبل از آن (۶ ژوئن ۱۹۴۴ - ۱۶ خرداد ۱۳۲۳) با حمله "متفقین" به خاک فرانسه در نورماندی، پیروزی ایشان مسجل گشته بود. شرکت های آمریکایی در همان سال پیشنهاد گرفتن امتیاز اکتشاف نفت ایران را تسلیم دولت ساعد (نخست وزیر وقت) کرده بودند. سرمایه داری روسیه هم بلافاصله، از طریق وزیر امور خارجه اش، کافتارادزه، پیشنهاد امتیاز استخراج کلیه معادن استان های شمالی را به ایران ارائه داد. به همین علت، و تحت فشار عناصر "ملی گرا"، دولت ساعد اعلام نمود که هیچ مذاکره ای در مورد اعطای امتیاز در مورد ذخایر منابع طبیعی ایران تا پایان جنگ صورت نخواهد داد. مجلس چهاردهم نیز طرح ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز نفت را تصویب نمود. این اقدام دولت ساعد با اعتراض شدید روس ها روبرو شد و "حزب توده" نیز بنا بر حمایت از منافع سرمایه داری روس حملات تبلیغاتی وسیعی را علیه دولت وقت آغاز کرد. نهایتاً کابینه ساعد مجبور به استعفا گشت. دو کابینه دیگر هم (بیات و حکیمی) تاب تحمل فشارها را نیاورده و در مدت کوتاهی ساقط گشتند. در این میان جنگ نیز بصورت رسمی پایان یافته بود و عمده نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس از ایران خارج گشتند. در این مدت، حکومت روسیه برای ایجاد فشار بیشتر جهت دستیابی به قرارداد امتیاز استخراج نفت در شمال ایران، از تخلیه نیروهایش خودداری کرد و از طرح تشکیل احزاب دمکرات آذربایجان (پیشه وری) و کردستان (قاضی محمد)، با هدف به دست آوردن "خودمختاری" حمایت کرده و "حزب توده" نیز به رغم مخالفت هایش با این دو حزب، مجبور به حمایت سیاسی ایشان گشت.

جنبش طبقه کارگر ایران نیز، همچون پروتاریای جهانی، که از این جنگ جز بد بختی و فقر و گرسنگی چیزی نصیب اش نگشته بود، همچنان به مبارزات خود وسعت می بخشید. "حزب توده" نیز با تغییر منافع حکومت روسیه در ایران، تغییر تاکتیک داد و سیاست "تولید بی وقفه" را ترک کرد و به حمایت از اعتراضات و اعتصابات کارگری پرداخت.

اعتصابات کارگران نفت در این دوره با اعتصاب کارگران نفت کرمانشاه در خرداد ۱۳۲۴ مجدداً آغاز گردید. در این اعتصاب ۶ روزه کارگران خواسته هائی مبنی بر ۸ ساعت کار روزانه، افزایش دستمزدها، یک روز تعطیل در هفته، اختصاص ۱۵ روز مرخصی سالانه با حقوق، به رسمیت شناختن تشکلهای کارگری، رفع تبعیض و محدود کردن دخالت مدیران و کارگزاران طرف انگلیسی در محیط های کاری را اعلام نمودند.

شرکت نفت و مدیران انگلیسی، که منافع و سیاست هایشان تغییر یافته بود، نه تنها خواسته های کارگران را نپذیرفتند بلکه اقدام به سرکوب اعتصابیون کرده و تعداد ۴۰۰ نفر از کارگران را اخراج کردند. اما کارگران همچنان به اعتراضات خود ادامه دادند. تشکلهای مختلف کارگری از جمله "شورای متحده"، پس از اخراج و سرکوب کارگران کرمانشاه فراخوان پشتیبانی از کارگران را اعلام کرده و در پی این فراخوانها در سایر مناطق نفتی نیز اعتصابات و درگیریها آغاز گشت. (۱۳) همین اقدامات کافی بود تا دو کابینه دیگر (صدر و حکیمی) سقوط کنند.

این بار قوام السلطنه بود که با سیاست تشنج زدایی به صحنه حکومتی بازگشت. قوام بلافاصله به مسکو رفت و مذاکرات خود را برای اعطای نفت شمال آغاز کرد. در این مذاکرات، او قبول نمود که در مقابل خروج ارتش سرخ از ایران و قطع حمایت آن کشور از اقدامات "تجزیه طلبانه" در آذربایجان و کردستان، امتیاز استخراج نفت شمال را به ایشان واگذار کند. او مقامات روسی را مطمئن ساخت که با اکثریتی که در مجلس دارا بود، این طرح را به تصویب مجلس خواهد رساند. اقدام دیگر او، ائتلاف با "حزب توده" بود تا با کمک آنها از پس "فرقه های دمکرات آذربایجان و کردستان" بر آید و بتواند جنبش خروشان کارگری را افسار زند. به همین منظور سه وزیر از این "حزب" را وارد کابینه اش کرد.

در اینجا، یکبار دیگر، سیاست خارجی سرمایه داری روسیه به حمایت از دولت قوام تغییر جهت داد و همراه آن "حزب توده" نیز سیاست کارگری اش دگرگون شد. جالب اینجاست که این تغییر جهت در بین سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ آنقدر واضح و نتیجه اش، آنقدر تعیین کننده بود که "حزب توده" هرگز نمی تواند از شرم این خیانت گریبان خود را رها سازد.

"در فاصله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تصویب قانون کار و شرکت نمایندگان تشکلهای کارگری در شورای عالی کار به محور اصلی مبارزات کارگری تبدیل شده بود. این روند اعتراضی با اعتصابات کارگران نفت در خوزستان به مرحله جدیدی وارد شده بود. اعتصاب کارگران نفت در آغاچاری یکی از نقطه عطف های تاریخی این مبارزات به شمار میرود.

پس از اعتراضات کارگری در اول ماه مه سال ۱۳۲۵ در خوزستان، ده هزار کارگر نفت در آغاچاری با خواسته های از قبیل افزایش دستمزدها، پرداخت حق بدی آب و هوا، بهبود شرایط کار و بهداشت و مسکن، حق اعتصاب و تجمع و به رسمیت شناسی تشکل کارگران نفت، دست به اعتصاب زدند.

شرکت نفت در تقابل با کارگران اعتصابی توسط نیروهای نظامی و عشایر مسلح آغاچاری را محاصره نمود و حتی در جهت فشار به کارگران آب آشامیدنی را قطع نمود. در درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی تعدادی از کارگران کشته و تعداد زیادی دستگیر و روانه زندانها گردیدند. در اعتراض به این اقدام شرکت نفت، کارگران سایر مناطق نفتی و همچنین سایر مناطق کشور نیز به کارگران

اعتصابی آجاجاری پیوستند و با تظاهرات و تجمعات به پشتیبانی از کارگران اعتصابی آجاجاری اقدام نمودند. این اعتصابات گسترده و درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی ۱۰ روز به درازا کشید.

در اعتصاب سراسری کارگران نفت و سایر مناطق صد هزار کارگر شرکت نمودند. این اعتصاب در خوزستان با درگیریها و حملات وحشیانه نیروهای مسلح شرکت انگلیسی نفت و عشایر مسلح شده توسط آنان همراه بود و این درگیریها منجر به جان باختگان ۵۰ نفر از جمله ۳ کودک گردید.

تحت فشار جنبش اعتراضی کارگران و همچنین هراس حکومت و شرکت نفت از انفجار عظیم اجتماعی، دولت بلافاصله قانون کار را تصویب نمود. در این قانون کار موادی از قبیل تعیین حداقل دستمزد، تصویب ۸ ساعت کار روزانه، ۲۵ درصد اضافه دستمزد، یکروز تعطیل هفتگی، دو هفته مرخصی سالیانه با حقوق و به رسمیت شناختن تعطیلی رسمی کارگران مطرح شده بودند.

علیرغم تصویب قانون کار توسط دولت، در بخش‌هایی از محیط‌های کاری، کارفرمایان از اجرای این قانون سر باز میزدند و این زمینه دیگری برای اعتصابات متواتر کارگری در مناطق مختلف بود.

جنبش عظیم اعتصابی کارگران نفت در خوزستان بخشی مهم و تاثیر گذار از جنبش اعتصابی کارگران در تاریخ معاصر است، حرکتی که در صورت داشتن رهبری منسجم کمونیستی میتوانست تبدیل به انقلابی کارگری گردد.

در این زمان شورای متحده که حزب توده در هدایت آن نقش اصلی را داشت به لحاظ تشکیلاتی نقش مهمی در اتحادیه ایالتی کارگران نفت جنوب داشت. حزب توده که در جریان اعتصابات کارگران نفت، سه وزیر در دولت قوام داشت در جریان این اعتصابات گسترده تلاش نمود تا از طریق میانجی‌گری میان کارگران و دولت، جایگاه خود در دولت قوام را تحکیم کند. به همین دلیل، حزب توده بخشا از طریق شورای متحده سعی میکرد تا از رادیکالیزه شدن اعتراضات کارگری جلوگیری نماید. این یکی از دلایلی بود که نیروی اعتراضی کارگران را محدود میکرد. اما دولت قوام پس از سرکوب اعتصابات کارگری در این سال، بلافاصله اقدام به تسویه حساب با شورای متحده و حزب توده نمود. تعداد زیادی از فعالین کارگری را دستگیر و وزرای توده‌ای را از کابینه کنار نهاد.

چنانچه در کنار اعتصاب صد هزار نفره کارگران نفت در این سالها، اعتصابات فراگیری نظیر اعتصاب کارگران نساجی در شاهی چالوس و بهشهر (مازندران)، اعتصاب کارگران نساجی‌ها در تهران و اصفهان و سمنان، اعتصاب سراسری راه آهن، اعتصاب کارگران شهرداری و... را قرار دهیم به نیروی تعیین‌کننده اعتصابات کارگری در جامعه پی خواهیم برد." (۱۴)

بدین ترتیب بود که جنبش کارگری در مقطع بسیار حساسی از دوران رشد و شکوفایی خود، به دلیل خیانت رهبری "حزب توده"، در عین قدرت بی اندازه اش، اول به سازش و سپس به سرکوب وحشیانه می رسد. در سال ۱۳۲۵ بسیاری از فعالان کارگری بازداشت و تشکلات شان غیر قانونی شدند. تعداد بی شماری از کارگران مبارز اخراج گشتند و از این طریق جنبش کارگری افت شدیدی را تجربه کرد. اما شرایط عینی اقتصادی و شدت و حدت شرایط مبارزه طبقاتی به گونه‌ای بود که ارتجاع نتوانست آن را به خاموشی بکشاند. علیرغم شرایط پلیسی در درون واحدهای تولیدی مبارزات کارگران همچنان ادامه داشت. "با این همه در فاصله سالهای ۲۵ تا ۱۳۲۷ اعتصابات متعدد کارگری در مناطق مختلف گزارش شده است. از جمله باید به اعتصابات کارگری در شهرهای مختلف از جمله آبادان، تبریز، تهران و لاهیجان اشاره کرد. سرکوب و دستگیری فعالین کارگری و خصوصا شورای متحده و سندیکاها و اتحادیه‌های ایالتی دیگر باعث گردید که تشکلهای کارگری در این سالها به شکل مخفی و نیمه علنی سازمان دهی شود. دولت قوام که به نقش و وزن جنبش کارگری و در مجموع طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی واقف گردیده بود در اواخر سال ۱۳۲۵ با تکیه بر امکانات وزارت تازه تاسیس کار، دست به تشکیل اتحادیه‌ای با نام اختصاری "اسکا" زد. این نام که مخفف "اتحادیه سندیکاهای کارگری و کشاورزی ایران" بود، قرار بود رقیبی برای تشکلهای کارگری و شورای متحده باشد که با سقوط دولت قوام و رو به ضعف نهادن حزب وی یعنی حزب دمکرات دچار انشعاب گردید. این تشکل یکی از تشکلهای شناخته شده زرد در جنبش کارگری است." (۱۵) فرشید فریدونی علت

سرخوردگی و عقب نشینی جنبش کارگری را در آن مقطع اینگونه جمع‌بندی کرده است: "بدیهی است که "شورای متحده مرکزی" بزرگ‌ترین سندیکای کارگری در خاورمیانه بود. بدیهی است که اعضای "شورای متحده مرکزی" در اوایل از جان گذشته در مبارزات طبقاتی شرکت می‌کردند اما تحکیم منافع شوروی در ایران از یک سو و فقدان هر گونه تفاوت فرهنگی - اجتماعی - ایدئولوژیک با جریان‌های سنتی و محافظه‌کار سبب شد که اعضای "شورای متحده مرکزی" آن را به عنوان نهادی برای تحقق منافع طبقاتی خود نشناسند و در مقابل جریان‌های ضد کارگری از آن حفاظت کنند. تضعیف جنبش کارگری حاصل سیاست "شورای متحده مرکزی" بود و نه نتیجه انشعاب یا سرکوب آن." (۱۶)

۱۳۲۷ تا ۱۳۲۲

از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ انگلستان و آمریکا که منافع خود را با سیاست "تنش زدایی" قوام و نفوذ بیشتر روسیه در خطر می دیدند، سیاست حمایت از دربار و بازگرداندن اقتدار به دست شاه را در پی گرفتند. قوام که به علت امضاء قرارداد نفت شمال (قوام - سادچیکف) با شوروی در مجلس با مخالفت روبرو شده بود، در تاریخ آذر ماه ۱۳۲۶ مجبور به استعفاء گشت. در این مدت دربار نیز با کمک دلار و پوند استرلینگ جا پای محکمی در مجلس یافت.

از طرف دیگر، به علت فشارهای زیاد امپریالیست‌ها و سرکوب‌ها و پیروی از سیاست ایجاد جو اختناق توسط دربار، نیروهای پراکنده "ملی" به هم فشرده تر می شدند. همچنین، بخش‌های دیگر اجتماعی، از جمله، جنبش دانشجویی پا به عرصه مبارزه گذاشتند. به علت شرایط عینی مبارزه طبقاتی، ایجاد جو خفقان غیر ممکن بود. چگونه می‌توان به کارگرانی که از جنگ جهانی و مبارزات چندین ساله خود به نتیجه‌ای نرسیده و هنوز در فقر و نداری بسر می‌برند، حکم به خانه نشینی و تسلیم داد. در چنین شرایطی بود که کارگران نفت دوباره دست به اعتصاب زدند. "در این سال مجددا شاهد اعتصابات کارگران نفت در خوزستان هستیم که علاوه بر کارگران ایرانی، کارگران هندی نیز در اعتراض به سطح پائین دستمزدها دست به اعتصاب زدند. در این فاصله حزب توده به عنوان متشکل ترین حزب سیاسی پس از دوره‌ای از انشعابات و اختلافات مجددا خود را بازسازی نموده بود و در عرصه سیاسی جامعه نقش ایفا میکرد." (۱۷) در اینجا، باز هم اقدامات خودسرانه اعضاء "کمیته مرکزی حزب توده"، بخصوص کیانوری، بهانه مورد نیاز دربار را فراهم کرد تا موج دیگری از ضربات گسترده سرکوب را به تمامی نیروهای اپوزیسیون دربار و جنبش‌های اجتماعی و بویژه مبارزات طبقه کارگر وارد کند. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، هنگامیکه شاه برای مراسم به دانشگاه تهران رفته بود، فردی بنام "ناصر فخرانی" گلوله‌ای به سمت او شلیک کرد. بعدها افشاء شد که شخص کیانوری، عضو کمیته مرکزی "حزب توده" در طراحی آن شرکت داشته است. بلافاصله حکومت نظامی اعلام و اجرا شد. حزب توده و کلیه تشکلات کارگری را غیر قانونی و منحل اعلام کردند. بسیاری از رهبران "حزب توده" پس از اختفاء به شوروی فرار کردند. تعدادی دیگر از اعضاء کمیته مرکزی بازداشت و زندانی شدند، اما بعدها به اقدام سازمان افسری از زندان قصر فرار کردند. با این حال، جنبش کارگری، به رغم سرکوب‌های همه جانبه، و در شرایط سازماندهی مخفی، همچنان حضور خود را در جامعه حفظ کرد و بدینوسیله از تسلط شرایط اختناق بر جامعه جلوگیری نمود.

در عین حال، مدتی بود که جریان های "ملی"، بخصوص، آخوند کاشانی، در مخالفت علیه سیطره انگلیسی ها بر نفت ایران اعتراضات شان را علنی کرده بودند. به همین دلیل هم، در زمان هجوم دربار به حقوق مردم در پی ترور ناموفق شاه، بسیاری از روزنامه نگاران را بازداشت کرده و کاشانی را به لبنان تبعید نمودند. دربار هم که از مدت ها پیش به دنبال تغییر قانون اساسی برای اعطاء قدرت بیشتر به شاه بود، زمان را مغتنم شمرده و طرح "مجلس مؤسسان" را برای اجرا در دستور کار دولت هژیر قرار داد. و پس از ناکامی وی، دولت ساعد این موضوع را دنبال کرد و بالاخره توانست آن را در دستور کار مجلس پانزدهم قرار دهد. اما از آنجاییکه این مجلس روزهای پایانی دوره خود را طی می کرد، نمایندگان "ملی گرا" ابتکاری پارلمانی به خرج داده و با استیضاح دولت به بهانه سرکوب ها و بستن جرایم و تبعید کاشانی، آنقدر موضوع را معطل کردند تا مدت مجلس به آخر رسید و موضوع رسیدگی به طرح "مجلس مؤسسان" به دوره بعد موکول شد.

در انتخابات مجلس شانزدهم، "کیف انگلیسی" برای به تصویب رساندن موافقتنامه "گس - گلشائیان" که امتیاز نفت را تمدید می نمود به کار افتاد. با استفاده از آن، دولت توانسته بود در اقصاء نقاط کشور پایگاه های تطمیع و سرکوب جهت تعیین نتیجه انتخابات دائر کند. پس از اعلام نتایج انتخابات، عده ای از "ملی گرایان" به رهبری دکتر محمد مصدق در کاخ مرمر متحصن شده و خواستار لغو نتیجه انتخابات و برگزاری مجدد آن شدند. این عناصر "ملی گرا" توانستند شاه را متقاعد سازند که در صورت برگزاری انتخابات سالم، ایشان رأی اکثریت را آورده و می توانند عدم توفیق "حزب توده" را تضمین کنند. همچنین، خواهند توانست بدون دخالت مستقیم دربار جنبش کارگری را مهار کرده و از تنش ها بکاهند. بدین ترتیب، "جبهه ملی (!)" در اول آبان ۱۳۲۸ تشکیل گشت (۱۸) و با برگزاری مجدد انتخابات توانست اکثریت مجلس را بدست آورد (۹ بهمن ۱۳۲۸).

نیازی نیست که یادآور شویم، مسئله نفت و رقابت دو جناح سرمایه داری (ابر قدرت آمریکا و روسیه) در سطح جهانی، به علت غیبت کمونیسم انقلابی و جنبش مستقل کارگری، بر تمامی فضای سیاسی ایران چیره گشت و مبارزات طبقه کارگر ایران برای احقاق حقوق صنفی و دمکراتیک خود را به نفع این یا آن جناح سرمایه داری مصادره نمود. مرتضی فاتح، در توصیف خود از اعتصابات گسترده ای که در آن مقطع اتفاق افتاد، چگونگی ارتباط مبارزات کارگران نفت را با موضوع "ملی کردن" (بخوانید "دولتی کردن") نفت بیان می کند. اما، قبل از آن لازم است بر این موضوع تکیه کنیم که فقط در شرایط استقرار حکومت های شورایی است که "دولتی کردن صنایع به نفع طبقه کارگر می باشد و از آن می توان بعنوان "اجتماعی شدن" (سوسیالیزه شدن) نام برد. در غیر اینصورت، همانطور که تاریخ معاصر ایران نشان داده، "ملی (دولتی) کردن" نفت، استقلال مالی حکومت های ایران از مالیات های مردم را به ایشان اعطاء نمود که این امر، حتی، حداقل ترین ابزار فشار بر دولت های سرمایه داری را نیز از مردم دریغ کرده است. "ملی (دولتی) کردن" نفت، پس از نیروهای سرکوبگر حکومتی، مهمترین عامل بقای دیکتاتوری در ایران می باشد و برای طبقه کارگر ایران هیچ جای "شکر گذاری" و "تقدیر" از عاملین آن باقی نمی گذارد.

"کارگران نساجی شاهی در اواخر سال ۱۳۲۸ با اعتصابی اخطاری از کارفرما تقاضای افزایش دستمزد کردند. کارفرما اعلام نمود تنها حقوق بخشی از کارگران را افزایش خواهد داد و حقوق استادکارها را نه تنها افزایش نمیدهد بلکه از حقوق آنها کاهش خواهد داد. کارگران با این تصمیم کارفرما مخالفت کرده و به اعتراضات خود ادامه دادند. با شروع سال ۱۳۲۹ و در پی بی نتیجه ماندن گفتگوهای نمایندگان کارگران با کارفرما، کارگران مجددا دست به اعتصاب زدند. در این زمان کارگران نساجی بهشهر نیز به حمایت از کارگران شاهی دست به اعتصاب زدند. به دلیل بی نتیجه ماندن تلاش های کارفرما برای پایان دادن به اعتصاب نیروهای نظامی با کارگران اعتصابی درگیر شدند. در نتیجه حمله نظامیان به کارگران و درگیریها ۵ تن از کارگران کشته و ۲۰۰ نفر از آنها دستگیر شدند. در اردیبهشت همان سال دانشجویان دانشگاه تهران به پشتیبانی از کارگران شاهی و در اعتراض به کشتار کارگران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند.

به دنبال اعتصاب کارگران در شاهی، موجی از اعتصابات در شهرهای رشت، تهران، سمنان، کاشان و تبریز به راه افتاد. از اعتصابات این دوره میتوان به اعتصاب کارگران راه آهن اشاره کرد. در این سال تشکلهای مخفی کارگری بار دیگر رهبری اعتصابات کارگران را به عهده گرفتند. در فضای ملتهب سال ۱۳۲۹ و جدال های جناح های حاکمیت بر سر مسئله نفت و نحوه اداره جامعه و پایان دادن به بحران سیاسی حاکمیت در ایران، کارگران نیز با استفاده از سست شدن ماشین نظامی سرکوب بار دیگر اعتصابات اعتراضی خود را از سر گرفتند.

با تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شانزدهم، شرکت انگلیسی نفت نیز برای حفظ منافع خود دست به تهاجم به حقوق و امکانات کارگران شرکت نفت زد. از جمله این تعرضها به معیشت کارگران، کاهش ۳۰٪ حقوق و تعطیل کردن فروشگاههای کارگران شرکت نفت و حذف سرویسها و ... بود. این فشارها و شرایط طاقت فرسای نظامی حاکم بر خوزستان باعث گردید که کارگران نفت در روزهای پایانی سال ۱۳۲۹ در بندر معشور (ماهشهر) با خواست اضافه دستمزد، تامین مسکن کارگران و پرداخت بابت بدی آب و هوا اعلام اعتصاب کنند. پس از اعتصاب کارگران در ماهشهر، کارگران آجاجاری، نفت سفید، و لالی نیز اعلام اعتصاب نمودند. کارگران در منطقه لالی و مسجدسلیمان و نفت سفید با خواست افزایش ۸۰٪ حقوق دست به اعتصاب زدند. در فروردین سال ۱۳۳۰ دولت حسین علا با حمله به کارگران خصوصا در آجاجاری و ماهشهر و مسجد سلیمان در خوزستان اعلام حکومت نظامی کرد. همزمان ارتش انگلیس نیز تعدادی ناو جنگی از جمله ۲ ناو هواپیمابر خود را به خوزستان اعزام کرد.

همزمان با این اعتصابات کارگران آبادان، گچساران و هفتگل نیز به اعتصاب پیوستند. در ۱۹ فروردین در روزنامه ها خبری مبنی بر توافق شرکت نفت با کارگران مسجد سلیمان و لالی منتشر شد. در ۲۲ فروردین در اثر حمله نیروهای حکومت نظامی به کارگران آبادان تعدادی از کارگران اعتصابی کشته و مجروح شدند. به همین دلیل بار دیگر در ۲۵ فروردین کارگران در مقابل اداره کار آبادان دست به تجمع زدند. به دلیل حضور چشمگیر کارگران در آبادان و مسلط شدن کارگران بر اداره امور شهر و شرکت نفت، نیروهای انگلیسی شرکت نفت از آبادان خارج شدند. در درگیریهایی که روز پنجشنبه میان کارگران و نیروهای نظامی رخ داد ۵ تن از کارگران کشته و تعداد زیادی نیز مجروح شدند. همزمان با این اعتراضات کارگری در خوزستان بخش های مختلف طبقه کارگر در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران نفت اعلام اعتصابهای حمایتی کردند. از آن جمله در اصفهان نیز اتحادیه های کارگری کارخانه های نساجی به پشتیبانی از کارگران نفت جنوب اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب حمایتی به زودی در سایر کارخانه ها نیز به اجرا در آمد و بالغ بر ۳۰۰۰۰ کارگر و حتی بخش هایی از بازار اصفهان را نیز در بر گرفت. نیروهای نظامی شهر اصفهان کارخانه جات و محل سکونت کارگران را با تانک و زره پوشهای نظامی محاصره کردند تا از گسترش اعتراضات به سایر بخش های شهر جلوگیری کنند. اما ۱۰۰۰۰ کارگر با خروج از کارخانه ها ضمن راهپیمائی، با کارگران اعتصابی نفت جنوب اعلام همبستگی کردند. در جریان این راهپیمائی نیروهای نظامی با کارگران درگیر شدند و در اثر این درگیریها پورحیدر کارگر کارخانه رحیم زاده کشته شد. پشتیبانی از کارگران نفت در سراسر کشور ابعاد گسترده ای در تمامی گروه های اجتماعی پیدا کرد. به عنوان مثال در ۴ فروردین در شهر رشت دانش آموزان در

پشتیبانی از کارگران نفت مدارس را تعطیل و به تظاهرات خیابانی اقدام کردند. نیروهای نظامی و آرازل و اوباش حامی شاه با دانش آموزان درگیر شده و چندین ساعت این درگیریها ادامه پیدا کرد. در جریان این درگیریها ۱۵ نفر زخمی شدند. در ۱۸ فروردین در تهران حکومت نظامی ملغی میشود اما در خوزستان نیروهای نظامی همچنان اداره امور استان را به عهده دارند. برای ارزیابی فضای شهر و نمایش قدرت، ارتش در ۲۹ فروردین با حضور سپهد شاه بختی در آبادان، اقدام به برگزاری رژه و نمایش نظامی کرد. اما کارگران نفت در اردیبهشت ماه با برگزاری مراسم به یاد ماندنی روز کارگر به این نمایش پاسخ دادند.

در جریان اعتصاب، همه بخش های شرکت نفت از جمله کارمندان اداری، کارگران حفاری و لوله گذاری، کارگران بخش ساختمانی و کارمندان اداره مرکزی شرکت نفت نیز به اعتصاب پیوستند. با اعتصاب کارگران سایر مراکز تولیدی در خوزستان عملاً بخش جنوبی کشور در اعتصاب عمومی به سر میبرد. تظاهرات ها و اعتصابات حمایتی مختلفی از سوی کارگران در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران خوزستان برگزار شد.

این اعتصاب که با تظاهرات خیابانی کارگران و خانواده هایشان و سایر مردم خوزستان همراه بود، علیرغم سرکوب نظامیان ایرانی و انگلیسی به مدت یک ماه ادامه یافت. در اثنای این اعتصاب و در جریان درگیری با نظامیان طی یک ماه ۲۱ نفر کشته شدند که ۳ کودک نیز در میان این جان باختگان بودند. در جریان اعتصاب و درگیریها در خوزستان دولت های آمریکا و انگلیس اتباع خود را از منطقه خارج نمودند و شرکت نفت تحت فشار کارگران اعتصابی ناچار گردید که توافق نامه ای را با کارگران امضا کند. اگرچه اعتصاب با خواسته افزایش دستمزد صورت گرفته بود اما به سرعت تبدیل به اعتصابی بر سر حقوق پایه ای معیشتی، اجتماعی و سیاسی کارگران گردید. خواسته های کارگران در این اعتصاب، افزایش دستمزدها، اجرای قانون ۸ ساعت کار روزانه، بیمه های اجتماعی، تصویب قانون کار مبتنی بر منافع طبقه کارگر، آزادی تشکل، آزادی تحزب و اعتصاب، و برابری حقوقی افراد و رفع تبعیض در برابر دولت بود.

اعتصاب یکماهه کارگران نفت در خوزستان در حقیقت گام عملی و جدی بود که منجر به ملی شدن نفت در سال ۱۳۳۰ به شکل عملی گردید." (۱۹)

نا گفته باقی است که "حزب توده" بر مبنای منافع سرمایه داری روسیه جهت جلوگیری از پیشرفت برنامه های امپریالیستی "جناح غرب" (آمریکا و انگلیس) نقش بسزایی در سراسری کردن این اعتصابات بازی نمود. به اعتراف یکی از اعضای این حزب گوش کنیم: "کارگران با تشدید مبارزات اعتصابی خود، چه در منطقه نفت خیز خوزستان و چه در دیگر نقاط کشور، یورش های سال های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ را به حزب توده ایران و سازمان های سندیکایی و اتحادیه ای به تدریج خنثی کرد و حضور را در صحنه مبارزات ایران به رژیم استبداد سلطنتی تحمیل نمود. این مبارزه با شکستن سکوت به هنگام هجوم نیروهای مسلح به اعتصاب کارگران کارخانه شاهی در ۱۳۲۹، که در جریان آن کارگران مقاومت بی نظیری از خود نشان دادند، آغاز شد و تا اعتصاب عظیم کارگران صنایع نفت در پایان سال ۱۳۲۹ و اوایل سال ۱۳۳۰، که به تصویب قانون ملی شدن نفت و سپردن زمام دولت به دکتر محمد مصدق منجر گردید، ادامه یافت. بررسی تاریخ مبارزات کارگران در این دوره نشان می دهد که اینان نه تنها در دوران تکوین و تدارک جنبش ملی شدن نفت، بلکه در جریان حوادث اصلی آن با تارخون ۱۸ کارگر و ۳ کودک کارگران نفت تنها در جریان اعتصاب کارگران نفت در خوزستان نقش اساسی و سرنوشت سازی را در پیروزی این جنبش به عهده گرفت.

پی بردن به نقش جنبش کارگری و سازمان های سندیکایی آن به رهبری حزب توده ایران در تکوین و تدارک مبارزات ملی شدن نفت و میدان دادن به فعالیت علنی شورای متحده و حزب توده، از شرایط عمده تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت ایران بود.

اما در جریان مبارزات ملی شدن نفت، رهبران جبهه ملی به اهمیت جنبش کارگری در این مبارزه پی نبردند و به فعالیت علنی سازمان های کارگری و حزب سیاسی آن ها، حزب توده ایران امکان ندادند. عدم درک جنبش کارگری در تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت از جانب رهبران جبهه ملی نه فقط به تشکل صنفی و سیاسی این جنبش، که عامل نیرومند دفاع از دست آوردهای جنبش ملی شدن نفت بود، صدمه بزرگی وارد آورد، بلکه در آخرین تحلیل موجبات شکست آن جنبش را فراهم آورد." (۲۰)

با تصویب لایحه "ملی (دولتی)" شدن نفت، ضربه بزرگ، اما مقطعی، بر منافع انگلستان و آمریکا وارد آمد. این واقعه "جناح غرب" سرمایه داری را از احتمال پیشرفت منافع "جناح شرق" در این منطقه استراتژیک به وحشت انداخت. تمامی کوشش های دکتر مصدق و "جبهه ملی" برای متقاعد ساختن امپریالیست های آمریکایی جهت سرمایه گذاری در ایران و گرفتن موضع حمایتی در مقابل انگلستان، نهایتاً با شکست روبرو شد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و احیاء نظام دیکتاتوری و قدر قدرتی دربار، بار دیگر جنبش کارگری را در خفقت فرو برد. بطوریکه، تا به امروز، آن صحنه های شکوهمند قدرت طبقاتی پولاتاریای ایران، به رغم رشد کمیت چند صد در صدی اش، و رشد نرخ استنثار ۴۵۰ درصدی کنونی (۲۱) و حادث شدن شرایط مبارزه طبقاتی، دیگر تکرار نشد.

پس می بینیم که طبقه کارگر علیرغم مبارزات قهرمانانه و سازش ناپذیرش تنها می تواند تا حدی جلو رود که میزان آگاهی طبقاتی اش اقتضاء کرده باشد. اگر رهبری مبارزات کارگری در دست پیشروان این طبقه نباشد، و اگر فعالان و پیشروان آن حامل این آگاهی به منافع و استراتژی طبقاتی نباشند، تنها جناح های رقیب سرمایه داری از این نیروی لایزال برای پیشبرد اهداف و منافع خودشان بهره مند خواهند شد. در سالهای مذکور، حزبی که فرموله کننده منافع و استراتژی طبقه کارگر باشد، وجود نداشت. در صورت وجود چنین حزبی، تاریخ ایران به شکل دیگری نوشته شده بود. در بخش بعدی، که بخش پایانی این تحقیق خواهد بود، ما به مبارزات طبقه کارگر ایران پس از "اصلاحات ارضی" و انقلاب شکست خورده ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ خواهیم پرداخت و در جمع بندی، نظر خود را نسبت به "علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری" ارائه خواهیم نمود.

یادداشت ها

۱، طبری - احسان، "کژ راهه"، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۴۳،

۲، گذشته چراغ راه آینده است، جامی،

۳، گذشته چراغ راه آینده است، جامی، ص ۶۳۳،

۴، فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)

۵، همانجا

۶، همانجا

۷، همانجا

۸، مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)

۹، همانجا

- ۱۰، همانجا
۱۱، همانجا
۱۲، فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۷)
۱۳، مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
۱۴، همانجا
۱۵، همانجا
۱۶، فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۷)
۱۷، مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
۱۸، مهدی عراقی، "ناگفته‌ها" ص ۴۰
۱۹، مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
۲۰، جنبش کارگری در دوران مصدق، وبلاگ "پستو"
۲۱، آذرخش